یادداشت

حفاظت از تالاب‌ها برای آینده مشترک

ترانه یلدا
معمار و شهرساز

بعدازظهر جمعه گذشته ۲۹ فروردین، جمعی از دوست‌داران طبیعت و فعالان محیط زیست در فرهنگ‌سرای ارسباران تهران گرد هم آمدند تا به سخنان دوستانی که از گیلان به دعوت آقای دهباشی و شب‌های بخارا آمده بودند تا در رویداد شب مرداب انزلی شرکت کنند، گوش فرا دهند. این جلسه آن‌قدر خوب برگزار شد و آن‌قدر تأثیرگذار بود که لازم دیدم من هم -که از ده‌ها سال پیش همراه خانم مه‌لقا ملاح، مادر محیط زیست ایران، برای حفاظت از طبیعت و محیط کار کرده‌ام- یادداشتم را به این سوژه مهم اختصاص دهم. در شرایطی که مرداب‌ها و حتی دریاچه‌ها، در اقصا نقاط کشور پهناورمان یا خشک شده‌اند یا در حال خشک‌شدن هستند... و حتی دریای خزر به‌سرعت در حال عقب‌نشینی است و بعضی درباره لزوم حفظ تالاب‌هایی که از این عقب‌نشینی به وجود خواهند آمد، از هم‌اکنون هشدار می‌دهند و توصیه می‌کنند مردم و به‌ویژه مسئولان پایش و پرستاری از محیط زیست باید از امسال حواس خود را به این نوع موضوعات معطوف کنند و برایش برنامه بنویسند. دلسوزی روی هوا سودی ندارد و حفاظت از محیط زیست، به‌ویژه وقتی کوه و کویر نباشد، بلکه به آب و جنگل مربوط شود، دقت ویژه و تخصصی می‌طلبد.

و اما شرح جلسه تالاب انزلی که نمونه خوبی است برای برگزاری مستمر جلساتی از این نوع برای مستمعان آزاد و عموم مردم طبیعت‌دوستی که خوب است برای حفاظت از گنجینه‌های میراث طبیعی همراه شوند. سخنران اول آلن پطروسیان ساکن انزلی بود که از تالاب انزلی به‌عنوان زیستگاه انواع حیواناتی سخن گفت که به طور مسالمت‌آمیز در کنار هم زندگی می‌کنند. شغالی در کنار قرقاولی رنگارنگ با سر و گردن قرمز و آبی درخشان. هزاران هزار خودکا که بی‌رحمانه شکار می‌شوند. پلیکانی عظیم‌الجثه با نوک بلندش. انواع قو و غاز و پرندگان دیگر که همه به امید ادامه حیات تالاب زنده‌اند. نمایشگاهی هم از این عکس‌ها در سالن فرهنگ‌سرا برپا بود. آلن از سال‌ها پیش در حوزه دفاع از محیط زیست و در کانون حرکت ترویج دوچرخه‌سواری همگانی در سطح ملی فعالیت می‌کند. و حتی با هم چند سال پیش به قزوین رفتیم تا به یکی از رویدادهای «انجمن دوست‌داران دوچرخه» بپیوندیم و رکاب بزنیم. ارزش قائل‌شدن برای طبیعت مستلزم انتخاب سبک زندگی و رویکرد خاصی است که امسال بیشتر به جزئیاتش در زمینه‌های مختلف خواهیم پرداخت.

سپس سخنرانان دیگر، ازجمله نسیم طواف‌زاده، مانیا شفاهی و محمد کهنسال، با فیلم و اسلایدهای زیبا وضعیت تالاب را برای‌مان تشریح کردند. گفتند که حوضه آبخیز تالاب انزلی (سه‌هزارو ۶۰۰ کیلومتر مربع یا ۳۶۰ هزار هکتار) بسیار بزرگ‌تر از وسعت حد بستر تالاب است (۲۳هزارو ۵۰۰ هکتار)، و هفت شهرستان انزلی، رشت، شفت، ماسال، صومعه‌سرا، فومن و خُمام، و ۱۳ شهر و ۷۶۸ روستا در این حوضه آبریز قرار می‌گیرند. گفتند که آهنگ رشد جمعیت و فعالیت اقتصادی در این منطقه از استان بیشتر از جاهای دیگر بوده و این خوب نیست و باید کنترل شود. گفتند که آب دریای خزر در حال عقب‌نشینی است و اتفاقا درست نیست که تالاب مانند گذشته به دریا وصل شود، زیرا در وضعیت فعلی، دریا آب تالاب را به سمت خود کشیده، آن را خالی خواهد کرد. پس بهتر است مواظب آب آن ۱۰ رودخانه اصلی باشیم که از اطراف به تالاب می‌ریزند. سعی کنیم آب‌شان پاک یا تصفیه شده باشد و این رودخانه‌ها تالاب را پر کنند تا آب از پستی و بلندی‌های موجود در کف تالاب بالاتر بیاید و همه جا از آب تمیز لبریز شود. محمد کهنسال از شرایط خودپالایی آب تالاب به تفصیل گفت که مستقیما به کمّیت و کیفیت آب آن مربوط می‌شود که فعلا خوب نیست و مواد آلی زیاد دارد.

اما معضل بزرگ تالاب که نفس آن را بریده و همه چیز را خفه می‌کند، گیاهی زیبا، مهاجم و موذی است به نام سنبل آبی. که باید آن را نه‌تنها از تمام سطح تالاب انزلی، بلکه از کل ایران پاک کرد! این پاک‌سازی کار ساده‌ای نیست. مردم که از مضرات گیاه سنبل آبی باخبر نیستند، آن را در بازارها می‌خرند و به خانه می‌برند، غافل از آنکه این گیاه سمج حتی وقتی کنده می‌شود، باز هم تخم و ریشه‌اش زنده می‌ماند و دوباره تکثیر می‌شود. متأسفانه با وجود ممنوعیت خریدوفروش این گیاه مضر در بسیاری از کشورهای دنیا، شرکت‌های توزیع‌کننده گل و گیاه آن را حتی در بازارهای تهران می‌فروشند. به خاطر دارم حدود ۱۰ سال پیش که در رشت کار می‌کردم، ۴۲ دستگاه مختلف دولتی و غیردولتی در شهر رشت در کنار هم توانستند در مدت ۳۰ روز این گیاه را از روی ۱۱ هکتار تالاب کوچک «عینک» در غرب رشت پاک‌سازی کنند. همین سازمان‌های مردم‌نهاد سبزکاران بالان خانم طواف‌زاده و سرزمین ایدئال من آقای بازدیدی همه را از ارتش و سپاه تا شهرداری و حتی زندانیان رشت... بسیج کردند تا سنبل‌ها با قایق‌های کوچک جمع‌آوری شوند، اما مورد تالاب انزلی به این سادگی‌ها نیست و سطحی عظیم باید پاک‌سازی شود که بسیجی جدی و مکانیزه می‌طلبد با دستگاه‌های هاضم گیاه و کار دائمی و سازمان‌یافته.

ازاین‌رو است که خانم نسیم طواف‌زاده اقداماتی مانند مصوب‌کردن تالاب به‌عنوان نقطه کانونی حفاظت اکولوژیک استان گیلان، خرید تضمینی آب خروجی تصفیه‌خانه‌های بخش خصوصی که در تصفیه فاضلاب سرمایه‌گذاری می‌کنند و اقدام سازمان‌یافته برای کنترل سنبل آبی را ضروری می‌داند.

نیاز به تکرار نیست که تشکل‌های جامعه مدنی باید بتوانند با نفوذ فرهنگی از طریق اجرای برنامه‌های معیشت پایدار، ترویج گردشگری روستایی، کشاورزی پایدار، جلوگیری از دامداری و مرغ‌داری صنعتی و... شعله مشارکت پایدار را در دل جامعه بیفروزند و چراغ «کنوانسیون رامسر» را دیگر بار روشن کنند.

گفت‌وگو با احمد طالبی‌نژاد درباره تصویر طبقه کارگر در قاب سینما

واژه‌ای که با سیاست گره خورده است

بهناز شیربانی

سینمای ایران تا به امروز و در دهه‌های مختلف شمایل متفاوتی از طبقه کارگر ترسیم کرده است. هر نسل از کارگردانان سینمای ایران رویکرد و نگاهشان به این قشر متفاوت بوده و سینمای ما طی سال‌های متوالی تنوع جالبی از تصویر چهره کارگر ارائه داده است. تاریخچه حضور طبقه کارگر در آثار پیش از انقلاب متفاوت‌تر از چیزی است که از دهه ۶۰ به بعد در آثار سینمایی بازتاب پیدا کرده است. آثاری چون «دونده»، «نیاز»، «روسری آبی»، «زیر پوست شهر»، «جدایی نادر از سیمین»، «خداحافظی طولانی»، «شب، داخلی، دیوار»، «بدون تاریخ، بدون امضا»، «جنگ جهانی سوم» و... از جمله فیلم‌هایی هستند که نگاه ویژه‌ای به کارگر داشته‌اند. با احمد طالبی‌نژاد، سینمایی‌نویس و منتقد صاحب‌نام ایران، آثاری را مرور کرده‌ایم که از پیش از انقلاب تاکنون تصویری از حضور کارگر ارائه داده‌اند و درباره تفاوت نگاه نسل‌های مختلف فیلم‌سازی به این گزاره صحبت کرده‌ایم که شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

بد نیست مبحث حضور طبقه کارگر در سینمای ایران را از پیش از انقلاب شروع کنیم. نگاه فیلم‌سازان به این طبقه چطور بود؟

به نظر من واژه کارگر همواره یک بار سیاسی همراه دارد و از همان ابتدا گرایش‌های چپ و مارکسیستی خیلی روی این طبقه حساب می‌کردند. پرداختن به مسئله کار و کارگر تا قبل از جریان موسوم به موج نو یعنی اواخر دهه ۴۰ بیشتر در حد شوخی بود. مثلا در یک فیلم خیلی معروف به نام «گنج قارون» می‌بینیم که علی، شخصیت اصلی فیلم که فردین نقشش را بازی می‌کند، کارگر یک تعمیرگاه است و ما او و دوستش را می‌بینیم که از تعمیرگاه خارج می‌شوند و لباس تر و تمیز و سفیدی به تن دارند و حتی یک پلان کوتاه از حضورش در تعمیرگاه نمی‌بینیم که مشغول کار فنی است. فقط می‌شنویم که کارگر است و در طول فیلم هیچ اشاره‌ای به این هویت نمی‌شود. فیلم دیگری که باز هم فردین بازی می‌کند که آنجا هم او کارگر است و تنها در صحنه‌ای می‌بینیم که با خواندن این ترانه که «تعمیر می‌کنم ماشینو، سرکارگرم بنده، از شغل خودم راضیمو، مفتخرم بنده...» و باقی کارگرها هم با این ترانه می‌رقصند، بسنده می‌شود. در واقع فضایی جعلی از کار و کارگر ارائه می‌شد. به نظر من یکی از دلایلش این بود که اگر کمی جدی‌تر به مقوله کار و کارگر می‌پرداختند، برای فیلم‌ها مشکلی ایجاد می‌شد. اما به عقیده من «تپلی» یکی از فیلم‌هایی است که نسبتا توانست هویت کارگر را در سینمای ایران تثبیت کند. فیلمی ساخته رضا میرلوحی که دو شخصیت اصلی به نام «اسی» که مرتضی عقیلی ایفاگر آن بود و شخصیت «تپلی» که آقای همایون بازی می‌کردند، این دو، نقش کارگر را به خوبی ایفا کردند. این دو کارگر یک کارگاه چوب‌بری در شمال کشور هستند. سختی‌ها و مصائب کاری را که آنها انجام می‌دهند، می‌بینیم و به هر حال در کنارش هم یک فضای عاطفی شکل می‌گیرد. این فیلم هم از رمان جذاب «موش‌ها و آدم‌ها» اقتباس شده و از مواردی است که فکر می‌کنم به شأن و اعتبار کارگر توجه زیادی نشان داده. در این میان تعدادی از فیلم‌سازانی که گرایش چپ داشتند مثل غلامعلی عرفان سراغ موضوع کار و کارگر در آثارشان رفتند که بعدها توقیف شدند. یا فیلم «هر سه نفرشان» ساخته غلامعلی عرفان که درباره کارگران معدن ساخته شد و هیچ‌وقت هم به شکلی که باید اکران عمومی پیدا نکرد. تعداد قابل توجهی فیلم دیگر با مضامینی که به طبقه کارگر اشاره می‌کرد، ساخته شد که یا اکران نشدند یا جرح و تعدیل شدند و روی پرده رفتند و خیلی جدی نبودند. فیلمی که به نظرم مهم است و فکر می‌کنم امکان نمایش پیدا نکرد، ۱۹۳۶ بود. فیلمی از محمد بزرگ‌نیا که درمورد کارگر یک کارخانه است که تصمیم می‌گیرد در انتخابات شرکت کند و ۱۹۳۶ هم رقم تعداد آرای اوست.

سینمای ایران در دهه ۶۰ شکل و شمایل دیگری پیدا کرد. با شروع جنگ تحمیلی و اتفاقات سیاسی و اجتماعی آن دوره نگاه به طبقه کارگر در آثار سینمایی هم دستخوش تغییراتی شد. در این دوره به طبقه کارگر به عنوان فردی که چرخه تولید کشور را می‌چرخاند، نگاه شد.

به نظرم در این دوره هر وقت فیلم‌سازان ما خواستند فیلم جدی درمورد کار و کارگر بسازند، یا امکان‌پذیر نشد یا اگر اتفاق افتاد، به نوعی به انحراف کشیده شد. در دهه ۶۰ تعدادی از فیلم‌ها که ساخته شد، در آنها بیشتر به کارگران معدن پرداختند. پرداختن به آنها به شکل غمخواری نبود، بیشتر به این دلیل که کارگران معادن سر و شکل جذاب‌تری در تصویر داشتند. در سینمای ایران کمتر کارگر ساختمانی دیدیم که شخصیت محوری یک درام باشد. به زعم من «فصل خون» به کارگردانی حبیب کاوش از جمله فیلم‌های مهمی است که درمورد مسائل کارگری و برمبنای نمایش‌نامه‌ای از خسرو حکیم‌رابط ساخته شده است. فیلمی که درمورد ماهیگیران شمال است. این فیلم هم خیلی امکان نمایش نداشت و در محاق افتاد.

آقای طالبی‌نژاد اختصاصا بعد از انقلاب می‌توان به فیلم‌سازانی مثل مجید مجیدی یا رخشان بنی‌اعتماد اشاره کرد که در آثارشان اشاره‌های جالبی به زندگی طبقه کارگر داشته‌اند و شمایلی از این قشر تصویر کرده‌اند. نگاه فیلم‌سازانی از این دست را چطور ارزیابی می‌کنید؟

خودت گفتی شمایلی از کارگر را می‌توان در این فیلم‌ها دید. در «روسری آبی» یک‌سری کارگر می‌بینیم که در مزرعه کار می‌کنند. اما موضوع اصلی فیلم رنج کارگران نیست. بیشتر عاشقانه‌ای است که بین یکی از کارگران و پیرمرد صاحبکار اتفاق می‌افتد و این موضوع برجسته می‌شود. به نظرم اگر خانم بنی‌اعتماد می‌خواست به مصائب کارگران نزدیک‌تر شود، به دلیل گرایش‌های سیاسی‌اش، اجازه ساختن فیلم را به او نمی‌دادند و ناچار شده زندگی کارگران را در داستان اصلی که یک قصه عاشقانه است، بگنجاند. یا مثلادر «زیر پوست شهر» کارگری فصلی را می‌بینیم. به نظر من بیشتر حضور کارگران صنعتی در آثار سینمایی می‌تواند وجه سیاسی به کار بدهد.

من فکر می‌کنم فیلم‌سازان زیادی در سینمای ایران در نشان‌دادن تصویر کارگر و مصائب آنها موفق عمل کرده‌اند. اصغر فرهادی در «چهارشنبه‌سوری» یا «جدایی نادر از سیمین» طبقه فرودست را به درستی معرفی می‌کند یا در دو فیلم «بدون تاریخ، بدون امضا» و البته «شب، داخلی، دیوار» نگاه درستی به طبقه کارگر شده است.

این مواردی که گفتی به نظرم فقط اشاره‌هایی است و بیشتر از این هم اجازه به فیلم‌ساز داده نمی‌شود تا تصویری حقیقی از طبقه کارگر نشان بدهد. دختری که در «چهارشنبه‌سوری» به‌عنوان طبقه فرودست می‌بینیم که ترانه علیدوستی ایفاگر این نقش است، کار خدماتی انجام می‌دهد نه کار تولیدی. آدم زحمتکشی است ولی از طبقه فرودست. طبقه فرودست معمولا اگر کاری هم داشته باشند، کارهای ثابت و مولد نیست، بیشتر کار خدماتی است. باز اگر زندگی این طبقه محوریت قصه بود می‌شد کمی جدی‌تر درباره حضور آنها در فیلم صحبت کرد. اما در «چهارشنبه‌سوری» می‌بینید که محور فیلم ماجرای زن و شوهری است که با هم ناسازگاری دارند.

در «باران» ساخته مجید مجیدی هم می‌بینیم که طبقه کارگر را کمی ملموس‌تر نشان داده ولی واقعیت این است که باران یک کارگر مهاجر افغان است که نقش خیلی پررنگی ندارد. شکل عاشقانه فیلم پررنگ‌تر است. علاقه او به یک دختر هم‌وطن خودش که او هم کارگر است، قصه را جذاب‌تر می‌کند. این فیلم هم رنج طبقه کارگر را نشان نمی‌دهد. به هر حال در این حد از نشان‌دادن طبقه کارگر فیلم‌های زیادی ساخته شده است. در آثار کیومرث پوراحمد و بسیاری از فیلم‌سازان متعهد، دانا و آگاه این گرایش‌ها وجود دارد. گاهی شکل تصویر طبقه کارگر در آثار سینمایی محوری و برجسته است و گاهی وقت‌ها حاشیه‌ای است.

فیلم «جنگ جهانی سوم» از آن دست فیلم‌هایی است که تصویر خوبی از کارگر نشان داده و شخصیت اصلی آن کارگر است. در نتیجه ما با این شخصیت همراه می‌شویم، چگونگی بی‌کارشدنش را می‌بینیم و اینکه این شکل از بی‌کاری چه عواقبی در پیش خواهد داشت. بی‌کاری هم یکی از بحران‌های مهم کارگران در جامعه امروز است و متأسفانه قوانینی وجود ندارد که از آنها حمایت کند و اگر هم قوانین نصفه‌نیمه‌ای باشد، تأمین‌کننده زندگی یک کارگر با خانواده‌اش نیست اما «جنگ جهانی سوم» توانست مصائب یک کارگر را به خوبی تصویر کند و در مجموع از جمله فیلم‌هایی است که طبقه کارگر در آن نمود قابل توجهی دارد.

در سینمای ایران می‌توان از فیلم‌سازی نام برد که در ساخته‌هایش اساسا دغدغه به تصویرکشیدن طبقه کارگر و مصائبش را داشته و آثارش را بتوان از فیلم‌های شاخصی دانست که به این طبقه ادای دین کرده است؟

همان‌طورکه پیش‌تر اشاره کردم، اگر یک کارگر را محور روایت قصه قرار دهیم، عملا انگار کار سیاسی انجام می‌دهیم و ایدئولوژی چپ‌بودن را مطرح یا عریان می‌کنیم. در نتیجه به نظرم بسیاری از فیلم‌سازان ما از اینکه چنین برچسبی به آنها زده شود پرهیز می‌کنند. نمونه آن خانم بنی‌اعتماد که در آثارش به شکلی که باید به طبقه کارگر نپرداخته است. در فیلم «قصه‌ها» هم خانم بنی‌اعتماد به همین شکل عمل کرده است. در «قصه‌ها» که در تداوم اثر و شخصیت‌های قبلی اوست، همین گرایش را می‌بینید. تا جایی با آنها همراه می‌شود که تنها معرفی آنهاست. کارگردان خاصی را سراغ ندارم که خیلی خاص به این موضوع پرداخته باشد اما در گذشته بودند و در حال حاضر هستند فیلم‌سازانی که حداقل دلسوزانه با طبقه کارگر رفتار کرده‌اند.

نگاهی به فیلم خاطره‌انگیز «شیلات» به مناسبت هفته کارگر

مازیار معاونی: اگرچه ۴۴ سال از ساخت فیلم «شیلات» به عنوان آخرین ساخته رضا میرلوحی، کارگردان فقید سینمای ایران می‌گذرد، اما هنوز که هنوز است در مواجهه با واژه‌هایی همچون «کارگر»، «کارفرما»، «کارخانه» و عناوینی از این دست، در حافظه نمایشی علاقه‌مندان جدی‌تر آثار نمایشی، این فیلم و قهرمانان لجوج و دوست‌داشتنی آن، یعنی خوجه ممد (با بازی زنده‌یاد داوود رشیدی)، تداعی می‌شود و هنوز یکی از بهترین نمونه‌ها برای نگاه به کارنامه سینمای ایران در برخورد با مقوله همیشه حساس«مناسبات کارگر و کارفرما» و فرامتن‌های مردمی و حاکمیتی پیرامون آن است. اولین و مهم‌ترین نکته و آنچه «شیلات» را از خیل آثار دیگر سینمایی دارای اشتراک مضمونی با آن (نیاز ساخته علیرضا داوودنژاد، به آهستگی ساخته مازیار میری، کارگر ساده نیازمندیم به کارگردانی منوچهر هادی، نگهبان شب ساخته رضا میرکریمی و...) متمایز می‌کند، محوریت مقوله کارگر/ کارفرما و کم‌رنگ‌بودن سایر مایه‌های داستانی آن است که فرصت و موقعیت خوبی برای روایت داستانی مبتنی بر بی‌رحمی‌ها، بی‌انصافی‌ها و ستم‌های تحمیل‌شده به قشر کارگر و انفجار خشم نهفته در این قشر را در اختیار فیلم‌ساز قرار داده و همچون دیگر آثاری که ذکرشان رفت، در لابه‌لای سایر مایه‌های داستانی از اثرگذاری آن کاسته نشده است. این امتیاز زمانی دوچندان می‌شود که در نظر داشته باشیم آخرین ساخته میرلوحی، اثری مستقل بوده و زیر چتر آثار موسوم به آثار سفارشی که معمولا نهادهای دولتی و حاکمیتی سفارش‌دهنده و پشتیبان مالی آنها هستند، تولید نشده است. بگذارید به داستان فیلم نگاهی مصداقی‌تر بیندازیم. جان به در بردن قهرمان فیلم (خوجه ممد)، کارگر پیش‌کسوت و حاضرجواب شیلات که زیر بار زور نرفتن‌ها، حاضرجوابی‌ها و شائبه افشاگری‌هایش علیه رئیس سابق کارخانه، رؤسای فعلی را برای قتل او مجاب می‌کند و ممد به شکلی معجزه‌آسا از مرگ نجات می‌یابد تا خشم فروخفته‌اش بیرون بزند، خشمی که با مرگ پدر توسط مأموران دولتی و مرگ دو نوه‌اش در جریان درگیری اخیر کارگران شیلات با مأموران، چند برابر شده و پیرمردی را که فقط به تارزدن در خلوت‌هایش دلخوش کرده، به گلوله آتشینی تبدیل می‌کند که جان رؤسای کارخانه و ذی‌نفوذهای حکومتی مرتبط با آنها را درست به همان شیوه‌ای می‌گیرد که قرار بود خودش به همان طریق حذف شود. خشمی که دیگر محدود به شیلات و سال‌های وقوع داستان در زمان حاکمیت پهلوی دوم نیست و می‌توان آن را به پهنای تاریخ و جغرافیای مناسبات غالبا ظالمانه کارفرما و کارگر بسط داد از دوران باستان و برده‌های نگون‌بختی که احجار بزرگ اهرام ثلاثه را به دوش می‌کشیده‌اند تا زارعان مفلوک در ایران و سرتاسر جهان قدیم که بی‌رحمانه‌ترین شکل استثمار را تجربه کرده‌اند و حتی کارگران کم‌بضاعت کارخانه‌ها و کارگاه‌های کنونی کشور که هر شاهد تجمعات و اعتراضات گاه‌وبیگاه آنها به دلیل عدم پرداخت به موقع حقوق و تعدیل نیرو و... هستیم، همه و همه نشانه‌های دیگری دال بر مظلومیت این قشر ضعیف و خشم فروخفته آنهاست که گاهی همچون خشم خوجه ممدِ خاطره‌انگیز و فراموش‌نشدنی به مرز انفجار و انتقام می‌رسند.

یادداشت

درباب پاسداشت زبان فارسی در میان سیاست‌مداران

ادامه از صفحه اول

اینک میهن ما در ماه‌های اخیر شاهد اتخاذ مواضع ناپخته و نگران‌کننده‌ای بوده که توجه بیشتری را طلب می‌کند. بی‌توجهی نشان‌دادن نمایندگان عالی دولت در استان‌های شمال غربی و جنوب غربی در این حوزه و سخنان عجیب و غیرعلمی استاندار محترم و اعلام اینکه تنها پیوند مردم آذربایجان و ایران، مذهب شیعه بوده، در این راستاست؛ یا برگزاری مراسم بزرگداشت نوروز در استان‌های غربی به ویژه در شهر ارومیه به صورت قومی و سپس برگزاری مراسمی با حضور شهروندان آذری‌زبان در حضور مقامات رسمی و سیاسی و سپس خبر انجام سخنرانی به زبان ترکی و کردی در جلسه رسمی شورای شهر ارومیه نشان از تداوم این ناهنجاری‌ها دارد که سخت نگران‌کننده است.

توییت دو روز گذشته استاندار به زبان آذری و خط غیرفارسی از آخرین شاهکارهای این مقامات به شمار می‌رود، درحالی‌که هیچ وظیفه‌ای در این حوزه نداشته و اجازه‌ای به این آقایان داده نشده است.

این نوع اقدامات نه فقط از نظر منافع ملی بلکه از منظر قانونی، سیاسی و امنیتی هم خطرات بسیاری برای کشور دارد. در قانون ممنوعیت به‌کارگیری اسامی، عناوین و اصطلاحات بیگانه آمده: «در راستای حفظ زبان فارسی به‌عنوان یکی از ارکان هویت ملی، به‌کاربردن اصطلاحات بیگانه در گزارش‌ها، مکاتبات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها برای قوای سه‌گانه، شرکت‌ها، مؤسسات، سازمان‌ها و نهادهای دولتی ممنوع شده است. همچنین استفاده از این واژه‌ها برای همه تولیدات بخش‌های دولتی و خصوصی که در داخل کشور عرضه می‌شود، منع شده است».

انتظار می‌رود در این زمانه که کشور خود گرفتاری‌های بسیار دارد، با بی‌تدبیری، خودزنی و تخریب داشته‌هایمان با دست خود زمینه فروپاشی و اضمحلال داشته‌های ارزشمندمان، میراث فرهنگی و معنوی و هویتمان را فراهم نکنیم.

پاسداشت جایگاه ارزشمند «کارگر» و «معلم»

ادامه از صفحه اول

...چه، تجربه تاریخ به ما نهیب می‌زند که؛ خشونت در هر شکل و شمایل و در هر قالب (زبانی، قلمی و قدمی) دستاوردی جز تنفر و نارضایتی افکار عمومی به دنبال ندارد.

ترفند ناکارآمد قراردادن شهروندان در برابر یکدیگر با نتایج غیرقابل پیش‌بینی و به‌کارگیری «قانون‌های نانوشته» و «ساخته و پرداخته ذهن جماعتی یک‌سونگر و ایجاد ناامنی روانی در جامعه به ویژه در آنچه این روزها بر مادران و دخترانمان می‌گذرد، دوای درد نبوده و نیست؛زیرا تجربه نشان داده برخوردهای نسنجیده و خشن از این نوع نه قانونی است و نه شرعی و نه اخلاقی و نه گرهگشای این گره کور.

دوای شفابخش درد ما، ریشه‌یابی، پیشگیری و درمان اصولی این دردهاست و نه درمان‌هایی سلیقه‌ای به سبک و سیاق آنچه این روزها از جانب مدعیان درمانگری در کوچه و خیابان شاهدیم!

جا دارد، کلام نغز و پرمغز سخن‌سرای بزرگ سعدی شیرازی را در این مورد آویزه گوش خود قرار دهیم، آنجا که می‌فرماید:

«سر چشمه، شاید گرفتن به بیل
چو پر شد، نشاید گذشتن به پیل».

برگ سبز پراید نقره ای مدل ۱۳۸۶ به شماره پلاک ۷۳۹د۱۸ ایران۲۰ شماره شاسی: S۱۵۱۲۲۸۶۱۹۰۷۴۶ و شماره موتور: ۲۱۱۴۹۱۸ به نام **رضا سلجوقی** با کدملی ۰۰۶۲۱۳۳۶۰۸ درتاریخ ۱۴۰۴/۲/۱ مفقود شده و فاقد اعتبار است.

بدینوسیله به اطلاع می رساند **انتشارات تفکر پویا** به مدیریت محسن خاورزاده به شماره پروانه نشر ۱۵۹۶۵ به اسم **هنرستان یار** تغییر نام داده شد.

برگ سبز خودرو رنو کولئوس آبی کاربنی مدل ۲۰۱۷ به شماره پلاک ۵۳د۸۹۴ ایران۲۶ به نام **اسماعیل گریوانی** با کدملی ۰۶۸۲۴۰۳۶۴۴ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط است.

کارت خودرو، بیمه نامه و کارت سوخت کوییک سفید روغنی مدل ۱۴۰۱ به شماره پلاک ۲۷ی۲۹۴ ایران۴۶ شماره شاسی: NAS۸۴۱۱۰۰N۱۱۲۹۵۴۷ و شماره موتور: ۹۶۱۴۲۸۵/M۱۵ به نام **محمد تقی فرحبد** با کدملی ۲۶۷۹۱۲۹۸۹۱ در تاریخ ۱۴۰۴/۲/۴ مفقود شده و فاقد اعتبار است.

مدرک تحصیلی اینجانب **علی خسرو آبادی** فرزند محمد به شماره شناسنامه ۵۰۶۵۷ صادره از تهران در مقطع کارشناسی در رشته مهندسی مکانیک خودرو صادره از واحد دانشگاهی یادگار امام (ره) به شماره ۳۷۳۳۸۱۷ مفقود گردیده وفاقداعتبار می باشد.از یابنده تقاضا میشوداصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی سازمان مرکزی به نشانی بزرگراه شهید ستاری شمال میدان دانشگاه بلوار شهدای حصارک اداره کل دانش آموختگان یا کد پستی ۱۴۷۷۸۹۳۸۵۵ارسال نماید.

شناسنامه و مجوز سلاح ساچمه زنی به شماره بدنه ۷۱۴۷۰۱۴۱۱/۲ ساخت کشور ایران متعلق به **عنایت آبه سلجوقی** با کدملی ۵۳۸۹۶۸۱۴۱۱ در تاریخ ۱۴۰۴/۰۲/۰۶ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

مجوز سلاح ساچمه زنی دولول روی هم به شماره بدنه ۰۸۲۱۰۲۰۶۴ ساخت کشور ایران متعلق به **حمیدرضا ولدوندی** با کدملی ۳۳۱۰۰۲۲۵۱۱ در تاریخ ۱۴۰۴/۰۱/۱۷ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۶۰۳۶۱۱۹
WWW.SHARGHDAILY.IR